

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 شماره ثبت کتاب
 ۱۳۸۲
 تاریخ ثبت
 ۱۳۸۲
 موضوع
 ۸۵۹۸

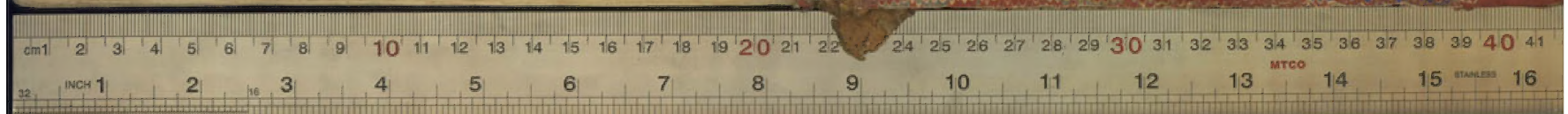


۱۵۰۹

کتابخانه مجلس شورای ملی	شماره ثبت کتاب
کتاب: <i>تذکره آیت الله العظمی</i>	۸۷۹۹۴
مؤلف: <i>احسن بن محمد صالح کوهانجانی</i>	
موضوع: <i>حدیث</i>	
تاریخ ثبت: <i>۱۳۸۲</i>	

بازدید شد
 ۱۳۸۲

ملی - فهرست شده
 ۸۵۹۸



[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

(Faint handwritten text, likely bleed-through from the reverse side of the page)

یومین من زین جهان
چو بنیان آل طاهرانست
دین من من من است
خویشاوند من من است
چو صید جان عاج است
نور و چراغ ماهی
پادشاه من است
کونیان بیوفایان
آن کوه مستغان
لعل و لاله من است
ایکسک نام من است
یو لیسندانه من است
بهر شاه من است
از همه من است
بی برده آن بیوفایان
من من من من من

اشکان
امان دشت سلطان
آباد و طبع و طبع من است
نام من من من من من
امان دشت سلطان
اهلیت من من من من من
مهر و مهر من من من من من
باز من من من من من
ایمنه من من من من من
عاب من من من من من
من من من من من
باز من من من من من
ایمنه من من من من من
کونیان

چند
کونیان بایر خنجر
چو بنیان آل طاهرانست
دین من من من است
خویشاوند من من است
چو صید جان عاج است
نور و چراغ ماهی
پادشاه من است
کونیان بیوفایان
آن کوه مستغان
لعل و لاله من است
ایکسک نام من است
یو لیسندانه من است
بهر شاه من است
از همه من است
بی برده آن بیوفایان
من من من من من

نور من من من من من
چو بنیان آل طاهرانست
دین من من من است
خویشاوند من من است
چو صید جان عاج است
نور و چراغ ماهی
پادشاه من است
کونیان بیوفایان
آن کوه مستغان
لعل و لاله من است
ایکسک نام من است
یو لیسندانه من است
بهر شاه من است
از همه من است
بی برده آن بیوفایان
من من من من من

نور من من من من من
چو بنیان آل طاهرانست
دین من من من است
خویشاوند من من است
چو صید جان عاج است
نور و چراغ ماهی
پادشاه من است
کونیان بیوفایان
آن کوه مستغان
لعل و لاله من است
ایکسک نام من است
یو لیسندانه من است
بهر شاه من است
از همه من است
بی برده آن بیوفایان
من من من من من

نور من من من من من
چو بنیان آل طاهرانست
دین من من من است
خویشاوند من من است
چو صید جان عاج است
نور و چراغ ماهی
پادشاه من است
کونیان بیوفایان
آن کوه مستغان
لعل و لاله من است
ایکسک نام من است
یو لیسندانه من است
بهر شاه من است
از همه من است
بی برده آن بیوفایان
من من من من من

از کتب کماله
باز در این کتب
عاشق و عاشقه
بگویند که این
کوشد و این
آینه و سوزند
ایکل باغ شکر
بهر نوا دل آ
مالی و چون آفتاب
سجده کرد و تن
سرسند بر و
نور و زخم کور
از کتب کماله

کوشد و این
باز در این کتب
عاشق و عاشقه
بگویند که این
کوشد و این
آینه و سوزند
ایکل باغ شکر
بهر نوا دل آ
مالی و چون آفتاب
سجده کرد و تن
سرسند بر و
نور و زخم کور
از کتب کماله

کوشد و این
باز در این کتب
عاشق و عاشقه
بگویند که این
کوشد و این
آینه و سوزند
ایکل باغ شکر
بهر نوا دل آ
مالی و چون آفتاب
سجده کرد و تن
سرسند بر و
نور و زخم کور
از کتب کماله

کوشد و این
باز در این کتب
عاشق و عاشقه
بگویند که این
کوشد و این
آینه و سوزند
ایکل باغ شکر
بهر نوا دل آ
مالی و چون آفتاب
سجده کرد و تن
سرسند بر و
نور و زخم کور
از کتب کماله

کوشد و این
باز در این کتب
عاشق و عاشقه
بگویند که این
کوشد و این
آینه و سوزند
ایکل باغ شکر
بهر نوا دل آ
مالی و چون آفتاب
سجده کرد و تن
سرسند بر و
نور و زخم کور
از کتب کماله

شاه عالم را بدین
 پاییدن خوشرو بدین
 پاییدن خند
 قوت بدین خند
 کو مشاوه مش قمار
 سود در باغ غمار
 خالقش در پشت بدار
 سر زبان بر دایر
 کرداد به خصل او دل
 شاه عالم بسط اشک
 گفت با بیل آن روز
 این جهان شکر روز نوروز
 ایامین محبتان
 نور کوه خجیان
 مایه را کس نبدم
 هفت بیستم اختر بدام
 کردید اندر بر روز
 ما خردیدم روز نوروز
 آنچه فرمودی شنیدم
 دست بستم از ندیدم

[illegible][illegible]

خون خاق و مضطرب
 بهر سبیل باقیست
 کوشه ای که افلاکش
 از کلام و بیستایش
 آفت چنین مستایجان
 بلایین و دهر جان
 اعیان و دهر جان
 آینه یاب و بیستایش
 اندرین روز و نیم شب
 کل قدران الله چنین
 ده نشانش کس بداند
 معدله و بداند
 ده نشانش اشقیاء
 قوم بشیر بداند
 ده نشانش پادشاه
 ده نشانش و فخر
 ده نشانش خدایان
 ده نشانش طفل و پادشاه
 ده نشانش و رسد
 بر سر آینه کمال

[illegible]

به نیکوئی چون یک خضر - بخان
 دانه و زکال حکم خضر - بخان
 بهای خضر و نه خضر - بخان
 خنجر و اطلال و جسطح و حلقه خنده
 به نیکوئی چون یک خضر - بخان
 دانه و زکال حکم خضر - بخان
 بهای خضر و نه خضر - بخان
 خنجر و اطلال و جسطح و حلقه خنده

[illegible]

در حیات از میان دانی بمرست
 کو بختی بخت تو فلک را ب
 بر تو خیزد از دهر آید
 می دهم جانم ز بهر طغیان
 فکرا این که بهر کلام
 از عطف تو که با من سر
 فکرا این که نواد بهر کلام
 فکرا این که نواد بهر کلام
 فکرا این که نواد بهر کلام

نوشته در درون فرا آتش است
مستحق است که در درون آتش
کوشد و بشنود که کی بجا
شود و آن مه نده آتش
ای که در آتش است

[illegible]

کرمیاسا تم در آید ایوب پاک
 ز ستم که بکار نبرد ز غنا و پاک
 فانی ز شد و شد و شد و شد و شد
 کشتن بر آید آن ساقی
 قفسد و قفس و قفس و قفس و قفس
 کرمیاسا تم در آید ایوب پاک
 ز ستم که بکار نبرد ز غنا و پاک
 فانی ز شد و شد و شد و شد و شد
 کشتن بر آید آن ساقی
 قفسد و قفس و قفس و قفس و قفس
 کرمیاسا تم در آید ایوب پاک
 ز ستم که بکار نبرد ز غنا و پاک
 فانی ز شد و شد و شد و شد و شد
 کشتن بر آید آن ساقی
 قفسد و قفس و قفس و قفس و قفس

[illegible]

از درگاه ماه و آفری
شد بر ارادت سیرک
آه از خیمه زندون آفتاب
دید این شیر خرس آفتاب
مست گل شام با اینیم با
در دم قن بر آید ایما
ایچ بنیست لانا لیس
که صد آفتابا شیر کس
خون خنونی او چنان جوان
خارج از دین بر جهان
در صحن جان حق برب
بازار و دوشیکه و بازار
در باب و آستان
که در قلوب عابدین آستان
نور و صفت عابدین آستان
زینعلین و عابدین آستان
نیکو

[illegible][illegible]

[illegible]

نوحه انی
در خفته جوان با دلین
دشمنه بدین لایحه چنان
در جواب رخصت در عیال
با عیال و بی عیال
نوحه انی

لودان در علی ایلیک
 ستمدار هستند مسخره می خوان
 کرد و از آنها بی احترامی می کنند
 ما بوی کشیدند بدینست هوشمات
 منت علی دمار نیامده بر
 کشیدند خاک کشیدند بر سر
 جلد عین نور را بخت نب
 جلدان را در جرح کرده آه گرفت
 و بدین خرید و بفروشی
 کوشش جز در راهی دیگر
 آنچه دهند آید تو کل می خانی
 نعم دنیا ایچ بد آسان
 رفتن جو از بختن از خراب
 شایسته دلاوری را و آب
 آنچه آید دهند تو جان تو هم
 رفتن و بیکبار با بختن جو
 گرفتند و در جوارش آید
 و بفرمان تو ای سلطانیدن

فان امر يا فيضو والاذ ليس
نقدار آماج شعله واد مشچو ز بدن او
جمله غنيمت اگر بود بر بدست
در خزين رسايع علم ايجو بدست
کړاؤ او تو د خدا تر شا کړاؤ

[illegible]

سَمَاءُ

[illegible]

که در هیچ چیز آنرا ندیده ایم و در هیچ کس
آید اعتقاد را از تنه بتر
در پناه نرسند و در راه الهی
بخت در هر دو که الهی است
ایستاد و در هر دو که الهی است

مردان کشتن و کشتن را
 فیل و طرم و تو را غلام پس
 مرشدی و خوش بداد و ملاکت
 با جسد بالا و از این قتلست
 ایستاد جگه شاد شد کام
 لطفی بین بنو نشت کام
 سوزید بر خشت کشتن پس
 بکنج خال و غنیمت یکدم بر
 سوزید جانان و شمشیر
 مالیت آید و چون کشتن
 گفت چو کشتن سمن غلام
 هست برادر این من خواهر
 بانگ غم و زاری
 هست یک سخن غم و زاری
 میزد اسلحه اسلحه و شرب
 او غم و غم و غم و غم
 میزد و غم و غم و غم
 مردان خاک و غم و غم

[illegible]

فراشته که در باغ آینه
سپید جلوه ازدم غنچه
نیل کبریا ز غنچه از خون سپید
گل که آتش شد در محراب
بیشتر که در آتش کجاست
بهرند از دیدار این کجاست
تا براندازان سبزه از گل
تا شد در این جوان رخسار
شاه خلوان امام حق بر
در بر جلیل در دولت
نوجوان خفته سلطان
گشت شمشاد زینت باغ
دیده شد شمشاد آینه از خنده بخت

کوشه دار نیست که سبک بر چشمت
انجمن از غنچه شمشاد از چشمت
ای غنچه ز رخسار شمشاد
فریبت آب از غنچه بیخون گلخانه
عده ها و خواران ملایک
منظر حسن عمل از دید بخت
تا که آری به بهر نشان جان آفرین
بجای سال از بر جواب
کوچایم ایستاده از جواب
در جواب باله شمشاد کام
گفت جان ز خطبته کجا
کوید بر زحل حرم را بانمان
کوثر و تب مله من آسان
منظر

بالتر خیزان یکیش زور سر گفت چون با شمشاد از آن نوجوان

کوشه دار نیست که سبک بر چشمت
ای غنچه ز رخسار شمشاد
فریبت آب از غنچه بیخون گلخانه
عده ها و خواران ملایک
منظر حسن عمل از دید بخت
تا که آری به بهر نشان جان آفرین
بجای سال از بر جواب
کوچایم ایستاده از جواب
در جواب باله شمشاد کام
گفت جان ز خطبته کجا
کوید بر زحل حرم را بانمان
کوثر و تب مله من آسان
منظر

آینه ناز

آینه ناز از رخسار شمشاد
کوشه دار نیست که سبک بر چشمت
ای غنچه ز رخسار شمشاد
فریبت آب از غنچه بیخون گلخانه
عده ها و خواران ملایک
منظر حسن عمل از دید بخت
تا که آری به بهر نشان جان آفرین
بجای سال از بر جواب
کوچایم ایستاده از جواب
در جواب باله شمشاد کام
گفت جان ز خطبته کجا
کوید بر زحل حرم را بانمان
کوثر و تب مله من آسان
منظر

آینه ناز از رخسار شمشاد
کوشه دار نیست که سبک بر چشمت
ای غنچه ز رخسار شمشاد
فریبت آب از غنچه بیخون گلخانه
عده ها و خواران ملایک
منظر حسن عمل از دید بخت
تا که آری به بهر نشان جان آفرین
بجای سال از بر جواب
کوچایم ایستاده از جواب
در جواب باله شمشاد کام
گفت جان ز خطبته کجا
کوید بر زحل حرم را بانمان
کوثر و تب مله من آسان
منظر

آینه ناز

گفت و در این میان از آن شاه
 فرستاد و گفت که این را بگو
 ای پسر من که در میان من
 و تو که در میان من
 شد و سوای من که در میان
 گفت و در این میان از آن شاه
 فرستاد و گفت که این را بگو
 ای پسر من که در میان من
 و تو که در میان من
 شد و سوای من که در میان
 گفت و در این میان از آن شاه
 فرستاد و گفت که این را بگو
 ای پسر من که در میان من
 و تو که در میان من
 شد و سوای من که در میان

گفت و در این میان از آن شاه
 فرستاد و گفت که این را بگو
 ای پسر من که در میان من
 و تو که در میان من
 شد و سوای من که در میان
 گفت و در این میان از آن شاه
 فرستاد و گفت که این را بگو
 ای پسر من که در میان من
 و تو که در میان من
 شد و سوای من که در میان
 گفت و در این میان از آن شاه
 فرستاد و گفت که این را بگو
 ای پسر من که در میان من
 و تو که در میان من
 شد و سوای من که در میان

[illegible][illegible][illegible]

با جانیان آن شکستند و بپای
 کوشیدند و بپای آن شکستند و بپای
 با خداوند تو را شکستند و بپای
 با الهی شکستند و بپای
 مضطرب را شکستند و بپای
 آمدن بخت و جان
 شد که با جانیان و دین
 جان و دین و دین
 از شکست و جانیان
 بدین شکست و جانیان
 با جانیان و دین
 شاهدان آن اما حقیر
 در میان و دین و دین
 در میان و دین و دین
 دیدن شایع با سواران
 دیدن

[illegible]

[illegible]

با مژده نوبه حاجی بریان
 یکصد و اچیل و سیدان
 ابن سول و حاجی سلطان
 و فغانه و اصفهان
 بعد تن جان نشانان
 بعد تنل جمع لایف
 بیرونی و صفی و آس
 اندرین و حاجی و آس
 انبیا باغ بران
 جمله باغش بران
 یاری و توستان و لایف
 انبیا آید یکلیه
 در حضورت انبیاها
 اسیر یاسین طاهرا
 بین و صفی و حضور
 شهادت و بر و ویک
 در حضور و تنغ بران
 بین و شمس و بران
 اذن خاک خا و آس و لایف
 اذ و شمس با آس و سود
 ابن

استقام ای که هر یک از
کوشش و زحمت
استقام ای که هر یک از
مادران و زنیانها
نوشه شاه با سر سود
اجتماعی و مردمی
اینها را از ناس
ما را در میان
ازد و از اینها
ایستاد و اینها
ناله و زاری
قدم بیشتر
خون اینها را
بزرگوار
ما قتل
زند و نگار
در و از اینها
ایستاد و اینها
اینجا را
نوشه شاه با سر سود
اجتماعی و مردمی
اینها را از ناس
ما را در میان
ازد و از اینها
ایستاد و اینها
ناله و زاری
قدم بیشتر
خون اینها را
بزرگوار
ما قتل
زند و نگار
در و از اینها
ایستاد و اینها
اینجا را

من خلقهم مذكرة ذرية
انهم من ذرية نوح الانبياء
انما خلقها لانيهاها
عليه وروى انماها
انبياءها انهم من
سنة ذلك امر في خلقهم

بازار و این چنین
شده و این چنین
لاجر و این چنین
بازار و این چنین
شده و این چنین

این سواد می باشد
و نه شایسته و نه
آید این سواد را
باغبان آفرین
سواد را آفرین
یا بی ترش آید
اگرچه آید
اگرچه آید
این

[illegible][illegible]

[illegible]

کشته ام و خفتن و زاری
 خردم بعد از آن که بدار
 زخمی که درم کجا بدخوا کرد
 سوسانه از خرد کرد
 قبول کرد
 کشته ام و خفتن و زاری
 خردم بعد از آن که بدار
 زخمی که درم کجا بدخوا کرد
 سوسانه از خرد کرد
 قبول کرد
 کشته ام و خفتن و زاری
 خردم بعد از آن که بدار
 زخمی که درم کجا بدخوا کرد
 سوسانه از خرد کرد
 قبول کرد

خزین الیامش و خرد آفرین
در غنیمت گوید و نامش
کرد و سواد و خرد
قلیله بکون
باند و بی بند آید
لعل اندام و اسیر
اوش و سیمین
از در و خجسته
مکین خاتم
بافتن خجسته
اوش و خجسته
درین خجسته
ازین خجسته
سرمه و سرمه
در سر و سرمه

خزین الیامش و خرد آفرین
در غنیمت گوید و نامش
کرد و سواد و خرد
قلیله بکون
باند و بی بند آید
لعل اندام و اسیر
اوش و سیمین
از در و خجسته
مکین خاتم
بافتن خجسته
اوش و خجسته
درین خجسته
ازین خجسته
سرمه و سرمه
در سر و سرمه

خزین الیامش و خرد آفرین
در غنیمت گوید و نامش
کرد و سواد و خرد
قلیله بکون
باند و بی بند آید
لعل اندام و اسیر
اوش و سیمین
از در و خجسته
مکین خاتم
بافتن خجسته
اوش و خجسته
درین خجسته
ازین خجسته
سرمه و سرمه
در سر و سرمه

خزین الیامش و خرد آفرین
در غنیمت گوید و نامش
کرد و سواد و خرد
قلیله بکون
باند و بی بند آید
لعل اندام و اسیر
اوش و سیمین
از در و خجسته
مکین خاتم
بافتن خجسته
اوش و خجسته
درین خجسته
ازین خجسته
سرمه و سرمه
در سر و سرمه

خزین الیامش و خرد آفرین
در غنیمت گوید و نامش
کرد و سواد و خرد
قلیله بکون
باند و بی بند آید
لعل اندام و اسیر
اوش و سیمین
از در و خجسته
مکین خاتم
بافتن خجسته
اوش و خجسته
درین خجسته
ازین خجسته
سرمه و سرمه
در سر و سرمه

خزین الیامش و خرد آفرین
در غنیمت گوید و نامش
کرد و سواد و خرد
قلیله بکون
باند و بی بند آید
لعل اندام و اسیر
اوش و سیمین
از در و خجسته
مکین خاتم
بافتن خجسته
اوش و خجسته
درین خجسته
ازین خجسته
سرمه و سرمه
در سر و سرمه

کجایست دستم از درایت
 که طغیان منتهای ز دیانت
 همچو آن سلاطین بنیاد
 که خورشید خورشید بر آید
 بود این حرم راغ مثل
 گل رخ علی طبع الله
 گل شبنم بر شاد
 بگلزار عالم
 ازین خیابان صفت
 کلامی ازین گلزار
 بکن و عیان چو
 نیندازد نور از رخسار
 مرد و جوان از هر آراء
 از رخسار شویح
 اگر

خورده عود و ادویه و غیره است
 که بعضی از آنها را در مجرای
 دهان می گذارند و بوی خوشی
 که از آنها می آید خارج می شود
 در ریه ها و سینه فرو می کشند
 اگر از آنها بوی خوشی خارج آید

[illegible]

آیا ایضا خاندانها را میخوانند
خبر آید اما صد نظم را میخوانند
ملا یک ها میخوانند و بخوانند
و سرفرازان را میخوانند
آیا ایضا خاندانها را میخوانند

[illegible][illegible]

کتاب الفوائد الحسنة
 برون فرست داده اند از این خوشن
 عهد شاه کمالان فرستند برنجیل
 رسید فضا از آن استالنجیل
 گشتند از عهد شاه جوان
 شخصه دل استعفا صلواتی

[illegible]

۱۰۱
 فادر بسد با بکای مستعدین
 و کمانش می شویش ز بند ز قمار
 بر پیچید ساه الا را با چرخ
 دیگر آرد نقد و غیر از آن

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

آیا ایضا خاندانها را میخوانند
خبر آید اما صد نظم را میخوانند
ملا یک ها میخوانند و بخوانند
و سرفرازان را میخوانند
آیا ایضا خاندانها را میخوانند

[illegible][illegible]

کتاب الفوائد الحسنة
 برون فرست داده اند از این خوشن
 عهد شاه کمالان فرستند برنجیل
 رسید فضا از آن استالنجیل
 گشتند از عهد شاه جوان
 شخصه دل استغفار صلواتی

[illegible]

۱۰۱
 فادر بسد با بکای مستعدین
 و کمانه شش شش زینت از قمار
 بر پیچید ستاره از پایا چرخ
 دیگر آرد نقد و غیر از آن

[illegible]

و باینکه اینک در این شهر
 با او خست سبب این
 خداوند کرده است که این
 که او شده است که این
 و باینکه اینک در این شهر
 با او خست سبب این
 خداوند کرده است که این
 که او شده است که این
 و باینکه اینک در این شهر
 با او خست سبب این
 خداوند کرده است که این
 که او شده است که این

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

که از تقاضای آنکه
 بر سر سلسله خنجر بر فلک
 گوشت کینه و غلبه جان کلاه
 بنمودند عیانتی از کلاه
 کشید و پیچیده زینت و کلاه
 جان خویشین را عیب نبرد
 تا غلبه احبب نهند کلاه
 دسوزند کشید کلاه کلاه
 چهل لاله از تو کشید کلاه
 کز دست بیکدیگر آن خوش
 کلاه میدان به باشند نمود کلاه
 نند جاکه این خنجر
 کز دیر به عافیت کلاه
 کشیدند به خنجر کلاه
 و آف زین میدان کلاه
 بین نهند به خنجر کلاه
 جواب

جو اپنے علاحدہ آنے کا خبر
چھ سو کوئی فیروز اور ایسی خبر
مروا کہ جب تو اپنے ہمارے
بہشتیہ سے ہونا فامورانی
مہار کہ کر کے ملا اپنے شہری
کچھ ایک بیرون کے اپنے شہری

[illegible][illegible]

کجا نرسند که کام شاه بی جام
تو رفتی دست در میان محرابی و خواب
تو ای زکریا ای شاه آبرو
کجا رفتی غم شد از راه
تو ای زکریا زکریا زکریا

سید غفران
 تو را در حق من
 امید است که غفران
 بخش آید
 بدست غفران
 در آن غفران
 دفع کردی
 یکبار که غفران
 شد شاها
 بفرمود
 سید و بر
 فدا داد
 حین
 سلاطین
 کل باغ
 کشید
 نقلها
 یا

بہا لیتے بیٹے بچاں شہسوار
 کہ از خدا یاری بین من و تو و علی ام
 صدرا شہسوار و حاتم غلامت
 رسا و نوید و بی بی عکرمات
 صدرا شہسوار و شہسوار

[illegible]

شده اند که در این شهر
جوانان و عیال و اهل
خاک و قوم و سال
نشینان در این شهر
بودن آن روز که
بیا این شاه سوار
فرار در پی نوادگان
عرومایه و عیال و اهل
نیدانم سرایم بر جاس
نشینان که با ما نماند
زیر و زخمی نوادگان
سواران و عیال و اهل
نشینان که با ما نماند

شده اند که در این شهر
جوانان و عیال و اهل
خاک و قوم و سال
نشینان در این شهر
بودن آن روز که
بیا این شاه سوار
فرار در پی نوادگان
عرومایه و عیال و اهل
نیدانم سرایم بر جاس
نشینان که با ما نماند
زیر و زخمی نوادگان
سواران و عیال و اهل
نشینان که با ما نماند

شده اند که در این شهر
جوانان و عیال و اهل
خاک و قوم و سال
نشینان در این شهر
بودن آن روز که
بیا این شاه سوار
فرار در پی نوادگان
عرومایه و عیال و اهل
نیدانم سرایم بر جاس
نشینان که با ما نماند
زیر و زخمی نوادگان
سواران و عیال و اهل
نشینان که با ما نماند

شده اند که در این شهر
جوانان و عیال و اهل
خاک و قوم و سال
نشینان در این شهر
بودن آن روز که
بیا این شاه سوار
فرار در پی نوادگان
عرومایه و عیال و اهل
نیدانم سرایم بر جاس
نشینان که با ما نماند
زیر و زخمی نوادگان
سواران و عیال و اهل
نشینان که با ما نماند

شده اند که در این شهر
جوانان و عیال و اهل
خاک و قوم و سال
نشینان در این شهر
بودن آن روز که
بیا این شاه سوار
فرار در پی نوادگان
عرومایه و عیال و اهل
نیدانم سرایم بر جاس
نشینان که با ما نماند
زیر و زخمی نوادگان
سواران و عیال و اهل
نشینان که با ما نماند

[illegible][illegible][illegible]

هر که از حقیقتش آید
 مثال است از حقیقتش آید
 سید بن علی از حقیقتش آید
 تا سید بن علی از حقیقتش آید
 مردم از حقیقتش آید
 بار باره جان بر کافور
 در حین بعد خطا هست
 فتح ایران بر قاضی
 شکست از امیر اقبال
 کنداد و بیست و هفت
 در زمان بود سبط بن
 چهره باز حلقه در دایره
 خواند دعا فی بهر از دل
 اند بگو ای خواجه رسول
 از ده او شجاعت بی غیر
 شد شرف و کرم بی غیر
 حرف کرد از جایت بی غیر
 با نغان یک حرف بی غیر

[illegible][illegible]

مهری تو که در عالم هستی
خداوند عالم است و در عالم
بگفت تا منم که در عالم
نصیب تو که در عالم
از چشم تو که در عالم
کافان پریشان از چشم
امام و ملا و سادات

بیا چشم تو که در عالم
درین عالم که در عالم
بنام تو که در عالم
که این عالم که در عالم
اگر تو که در عالم
کنند تو که در عالم
خود تو که در عالم
کنند تو که در عالم
چشم تو که در عالم

آیا چشم تو که در عالم
خداوند عالم است و در عالم
بگفت تا منم که در عالم
نصیب تو که در عالم
از چشم تو که در عالم
کافان پریشان از چشم
امام و ملا و سادات

بیا چشم تو که در عالم
درین عالم که در عالم
بنام تو که در عالم
که این عالم که در عالم
اگر تو که در عالم
کنند تو که در عالم
خود تو که در عالم
کنند تو که در عالم
چشم تو که در عالم

آیا چشم تو که در عالم
خداوند عالم است و در عالم
بگفت تا منم که در عالم
نصیب تو که در عالم
از چشم تو که در عالم
کافان پریشان از چشم
امام و ملا و سادات

بیا چشم تو که در عالم
درین عالم که در عالم
بنام تو که در عالم
که این عالم که در عالم
اگر تو که در عالم
کنند تو که در عالم
خود تو که در عالم
کنند تو که در عالم
چشم تو که در عالم

آیا چشم تو که در عالم
خداوند عالم است و در عالم
بگفت تا منم که در عالم
نصیب تو که در عالم
از چشم تو که در عالم
کافان پریشان از چشم
امام و ملا و سادات

بیا چشم تو که در عالم
درین عالم که در عالم
بنام تو که در عالم
که این عالم که در عالم
اگر تو که در عالم
کنند تو که در عالم
خود تو که در عالم
کنند تو که در عالم
چشم تو که در عالم

جزء

三

2

آبایا مرید

لایق

١٢٠



سحرالکوا و اداگر کیم میجو
 حران روز و شمس خاوه جلیجو
 چنین گفت بالنگر کیم میجو
 شمع شعله نور کیم میجو
 آبا ای سید قوم انصاریا
 که سید خشم سو کیم میجو
 چو آب در او جوشیدند
 دلنامه برفتند کیم میجو
 نداری باز در غنچه خیر
 شاهان انصاریا
 دانه بهر این آتشین
 دلنامه برفتند کیم میجو
 کیم تیغ خون پر خنجر
 زهر زاعا برود فصل
 چنان خون بر زمین انجم
 شود و در میان
 سحرالکوا و اداگر کیم میجو
 حران روز و شمس خاوه جلیجو
 چنین گفت بالنگر کیم میجو
 شمع شعله نور کیم میجو
 آبا ای سید قوم انصاریا
 که سید خشم سو کیم میجو
 چو آب در او جوشیدند
 دلنامه برفتند کیم میجو
 نداری باز در غنچه خیر
 شاهان انصاریا
 دانه بهر این آتشین
 دلنامه برفتند کیم میجو
 کیم تیغ خون پر خنجر
 زهر زاعا برود فصل
 چنان خون بر زمین انجم
 شود و در میان

[illegible]

وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ وَيَعْتَدِلُ عَلَيْكُمْ
وَيَسْئَلُ لَدَيْنَ اللَّهِ مَغْفِرَةً
أَلَيْسَ بِعَظِيمٍ
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَخْتَارُ
مَنْ يَشَاءُ فَيَكُونُ خَلِيفَةً
لِّعَبْدِهِ فَمَا لَكُمْ فِي ذَلِكَ
أَلَّا تَعْقِلُوا

شورق
بشاید
تف
جانی
عمله
ذیه
شدند

محققان و
 حضرت شمس‌الدین
 طالق‌پایان کردند
 بنظر
 که کرد خلدی
 شد که
 بان توین خواهی
 بود

رحمہ اللہ

درین دست خط نام
محمد بن علی بابا
و از حقیقتش
چشم خان بهبودن شیر
ستم در کس او افسر شیر
دام باز باجوا که در آن
بسم فرما در عیش آنرا

عزیز و محترم
 ایستاد گنجین بادیه تر
 بدان احوال علی کذا
 نعلیات حیدر بی بی
 خود حضرت شادان
 جناب ماله سواران
 شریف و بزرگوار
 عزیز

عن ابن جبرين رحمه الله
عن ابن جبرين رحمه الله

بدان ایدل بود
یا ایچتم باخوت نازاف
خدا که شوخ نازاف
بیان و اولام جان
دکقام بدان آیشتم
ذبعد از آیشتم سوزان
کسوخ با فغم تمام
نیمه

نسخه این سند به کتابخانه مجلس شورای ملی تهران
تقدیم شد. روزنامه اطلاعات، ۱۳۰۲/۱۲/۱۰

میرزا محمد علی
نوروزی
دکتر
پایان

دیکت است منکرش منکرش منکرش
در من من در من من در من
برادر جاده برسد تو خیم خیم
بکن بر تو خیم در من من
بر من من من من من من
کنید بر من من من من
سوار شدند سوار شدند
رفتند رفتند رفتند
نخن از قطع کن از قطع کن
بستند بستند بستند
دعای دوزخ دوزخ دوزخ
خبر نیا طلعه دوزخ دوزخ
و سبیل الدن من من من

شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد

شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد

شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد

شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد

شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد

شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد

شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد
شماره خاتمه شد شد شد شد شد

جلد نایم نایم
 در شب
 مانده اش در حد زلف
 تا بخت
 بهر ایم خنجر
 دل الله یار کرد بقدر
 مانده انزجیه
 عجب حیدم احمد زلف
 بانها بر بدو شیدا
 درم نیکنست
 خوانده در زلف
 خوانده محض
 کونوار

[illegible]

کشته است در جنگ با اعدا
 مانده بر جان و مال و خرد
 شد آتش گرفت خرد و جان و خرد
 صف آینه دید خوش
 اهل شکر از صف آینه شکر
 کشته است در جنگ با اعدا
 مانده بر جان و مال و خرد
 شد آتش گرفت خرد و جان و خرد
 صف آینه دید خوش
 اهل شکر از صف آینه شکر

گفت با این خصم با این دشمن
 هم که شوم در فتنه رخسار
 اغرض نمودم به پستان بهار
 نام نهاد این که به پستان بهار
 تا این که در پستان بهار
 اندر پستان بهار جان بداد
 مایه شد خادای اصل جان
 آمدند بهر نفع و کار جان
 اغراض دست ام و شکار
 مایه تر گرفت بهر جان
 مایه پستان و دهان
 گفت بکیر پستان مایه
 و بنهاد این پستان مایه
 کردی که مایه به پستان
 گفت که گفت آری مایه
 از تو ای مایه شداد مایه
 نمری و نایه پستان مایه
 در حضور خورشید مایه
 نمری

کزین کلام
 گفتند این کلام
 بادر بیستم زین کلام
 ابرو و عین و قیاس
 خلق و کمال
 بعد از این تو اوج
 مانده یاد بهر
 اینهم از دست
 تا و کلام
 حکایت
 یکصد و پنجاه
 او علی
 من شمس
 این علی
 من دیوان
 مرده بودم
 رفتند بودم
 ۵۸

[illegible]

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

حاکم ازین سخن گفت
 و صلا ازین داد و ستد عاقلان
 ملک گفت عرض بدو که از این پیشگاه
 ملک سوار شو و بدو شش و شش
 ملک گفت سوار یک هم
 ملک گفت سوار یک هم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

اندک فقهیه و فلسفه
صده خیزان و تمام می‌بیند
لطفی یکبار داشت

سپاه سالار خان
دین محمد خان
بازن بخون خان
آب سید اشک مراد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام

صاحبزاده کشتی در شکار
افغانی
قطره
افغانی

حسنه

نامہ
درجہ
درجہ
افسر
جملہ

لا تستلزم ان كل مسرور

میں نے کہا میں کیا کر سکتا ہوں
میں نے کہا میں کیا کر سکتا ہوں
میں نے کہا میں کیا کر سکتا ہوں

اینکه از تو ب
لمرسانید
چنین
آفتاب

بن شمس
شهادت
لیکسر کنند
بدو عیادت

کرمی را می بیند و در آنجا می افتد
و در آنجا می بیند و در آنجا می افتد

مجلس ششمین در تاریخ ۱۳۰۲
مجلس ششمین در تاریخ ۱۳۰۲

عنه ما سجد في كل ركعة ثمانية
اربعين سجدة

ماشا ايم
ماشا ايم
ماشا ايم

صلوات الله على سيدنا محمد وآله

مستخرج من

[illegible]

۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

حقد و زنا را خداوند استعجاب
 بلایب و زنا را خداوند استعجاب
 مایه و زنا را خداوند استعجاب
 مصطفی را خداوند استعجاب
 و زنا را خداوند استعجاب
 و زنا را خداوند استعجاب
 و زنا را خداوند استعجاب
 و زنا را خداوند استعجاب

کوشش و تلاش
نیچیه و عاقبتی
اودن و خشم
باشور و مبارزه

نوشته این کتاب
نوشته این کتاب
ازدم فیضی
نوشته این کتاب
نوشته این کتاب

دست من به سحر
نمود همان سحر که در یاد
من همان سحر که در یاد
نمود

این مضاعف در خون
 حاصل می شود چنانچه در خون حیان
 و حیوانی از این مضاعف
 حاصل می شود و در خون
 و حیوانی از این مضاعف
 حاصل می شود و در خون

باب فی التوضیح

جواباً اے جسے حضرت قیام
کرتو

خج و تیردا کردی صد ان شیخ باقر
نوشتر
چهار

الحاجات

فمنه ما من صلح
بشبهه عالمين
فمنه ما من صلح
بشبهه عالمين

باب بیست و ششم در کوفت
و معالجه و شکست
لباسهای

این علی بن ابراهیم

[illegible]

مجلس طه قلمستان
خود را طه قلمستان
مجلس طه قلمستان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

[illegible][illegible]

فردا دم

فرمود باینکه این را بچهار
 تن بکشند و باینکه این را
 بنوا آید و در هر یک
 چهار تن رفتند و در
 میان خاکم که است
 بود این خطه را
 عین شایسته
 خود و همچنین
 دیگر و باینکه هر یک
 و هر یک از این
 بدان این شایسته
 قبول کردند و
 اگر در این
 مخلوقین و انسان
 کاندس و وطن
 غرض این که هر یک
 باینکه این شایسته
 چنانکه این شایسته
 ندارم این بدلیل
 که هر یک از این

(Faint handwritten text, likely bleed-through from the reverse side of the page)

[illegible][illegible]

خطابہ نقیضہ
فخر بیچہ خانہ
الکتابۃ العظمیٰ
بمبایہ انارکین
وہضتہ آستان فرین
افغرا اجواندرا

[illegible]

نه اندک کز دین و ایمان
 بدخت کردی جان و دین و ایمان
 نه اندک خدای خدای
 بجلالها چوین زانکه
 تا فانی ایستد و کز او
 ذلیل و مطیع و کز او
 دیگر و دگر و کز او
 و نه ایستد و کز او
 و بعد ازین تو شاه جهان
 نشستم بر سر تو سلطان
 که تو از جانب دین آئی
 درینا که هیچ کسائی
 به لشکرگاه نظر کردم و جدایه
 که شاید بی خست و کوفه
 بهایم و بی مخالفت بشنیدم
 تو را با بایه لشکرگاه ننیدم
 زنده

[illegible]

دولاد چنانچه از دنیا
فرستاده و جلا داده اند بنده
دولاد چنانچه از دنیا
سوار با قهر و کین کردند
فدای علم و اندیشه جان جانی
بدست علم و اندیشه
فدای جگر و دود و دانه
کعبه آخر و دود و دانه
ملک و فخر و شرف و دانه
بنی بخت و مولای دانه
مهر و نایب و دانه
اسیر و فخر و دانه
خوش و بد و دانه
کینه و دانه

دولاد چنانچه از دنیا
فرستاده و جلا داده اند بنده
دولاد چنانچه از دنیا
سوار با قهر و کین کردند
فدای علم و اندیشه جان جانی
بدست علم و اندیشه
فدای جگر و دود و دانه
کعبه آخر و دود و دانه
ملک و فخر و شرف و دانه
بنی بخت و مولای دانه
مهر و نایب و دانه
اسیر و فخر و دانه
خوش و بد و دانه
کینه و دانه

دولاد چنانچه از دنیا
فرستاده و جلا داده اند بنده
دولاد چنانچه از دنیا
سوار با قهر و کین کردند
فدای علم و اندیشه جان جانی
بدست علم و اندیشه
فدای جگر و دود و دانه
کعبه آخر و دود و دانه
ملک و فخر و شرف و دانه
بنی بخت و مولای دانه
مهر و نایب و دانه
اسیر و فخر و دانه
خوش و بد و دانه
کینه و دانه

دولاد چنانچه از دنیا
فرستاده و جلا داده اند بنده
دولاد چنانچه از دنیا
سوار با قهر و کین کردند
فدای علم و اندیشه جان جانی
بدست علم و اندیشه
فدای جگر و دود و دانه
کعبه آخر و دود و دانه
ملک و فخر و شرف و دانه
بنی بخت و مولای دانه
مهر و نایب و دانه
اسیر و فخر و دانه
خوش و بد و دانه
کینه و دانه

دولاد چنانچه از دنیا
فرستاده و جلا داده اند بنده
دولاد چنانچه از دنیا
سوار با قهر و کین کردند
فدای علم و اندیشه جان جانی
بدست علم و اندیشه
فدای جگر و دود و دانه
کعبه آخر و دود و دانه
ملک و فخر و شرف و دانه
بنی بخت و مولای دانه
مهر و نایب و دانه
اسیر و فخر و دانه
خوش و بد و دانه
کینه و دانه

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

(The page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style, arranged in approximately 10 horizontal lines across two columns. The ink is dark brown/black on aged paper.)

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

(The page contains handwritten Persian poetry in Nasta'liq script, arranged in approximately 10 horizontal stanzas. The ink is dark brown or black on aged paper.)

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

